

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

نکاتی از سخن‌رانی شب اول محرم، ۳۰ شهریور ۱۳۹۶

آیه مورد بحث

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. اَلَمْ أَحْسِبِ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ.»

آزمون و امتحانات الهی، برنامه‌ای برای خروج انسان‌ها از غفلت

خدای متعال در آیه دوم از سوره‌ی مبارکه‌ی عنکبوت یک حقیقت و واقعیت الهی را صراحتاً بیان فرموده که در تمام ادیان آسمانی و امم گذشته ساری و جاری بوده است. آن واقعیت که از مفاهیم نیست و از مقوله‌ی امور واقعی و اجرایی است، آزمون و امتحان است. انسان به دلایلی، از واقعیت بسیاری از حقایق غفلت می‌کند. منظور از آزمون و امتحان این است که یک مدیر، یعنی آن موجودی که مشرف بر سایر موجودات است، برنامه‌هایی را اجرا کند تا آن‌ها از غفلت نسبت به استكمال خود و رشدی که وظیفه دارند آن رشد را داشته باشد، خارج شوند.

بعد از خلقت حضرت آدم علی‌نبینا و آله‌وعلیه‌السلام بر حسب صریح آیات کریمه‌ی قرآنی در سوره‌ی مبارکه‌ی بقره، وجود انسان به صورت تفصیل و جزئی برای سایر موجودات مشخص نبود. همین آیات بیان می‌کند که فرشتگان حق تعالی در آن مقطعی که خدای متعال اراده‌ی خلقت حضرت آدم علی‌نبینا و آله‌وعلیه‌السلام را فرموده بود، بی‌اطلاع از مشابه این موجود نبودند، هرچند اطلاع جزئی و تفصیلی از کیفیت وجود آن حضرت نداشتند. لذا به خدای متعال عرض کردند: این موجودی را که اراده فرموده‌ای خلق کنی، در دنیا خون‌ریزی و فساد می‌کند و حرکات نامطلوب دارد. اما ما برای تو عبادت می‌کنیم، تسبیح می‌گوییم و تو را تقدیس می‌کنیم.

جواب اجمالی خدای متعال به فرشتگان خود که در این آیات آمده، این است که من می‌خواهم در زمین موجودی خلق کنم که جانشین من باشد. ((جانشین من باشد)) یعنی هر کاری که من می‌کنم او هم بتواند انجام دهد، غیر از این که او مخلوق است و من خالق او هستم. در روایاتی که نسبت به ائمه‌ی طاهیرین صلوات‌الله‌علیهم‌اجمعین از خودشان صادر شده، تعبیر این است که "نَزَّلُونَا عَنِ الرَّبُّوبِيهِ وَ قُولُوا فِينَا مَا شِئْتُمْ". "نَزَّلُونَا" یعنی ما را از مرحله و مقام ربوبیت و الوهیت و خالق بودن به ضمیمه‌ی واجب‌الوجودی پایین‌تر بیاورید، سپس در مورد ما هر چه بگویید صحیح است و واقعیت دارد. "ما شِئْتُمْ" یک جمله‌ی اجمالی است، یعنی قدرتی که حق تعالی به ما خاندان عطا کرده به گونه‌ای است که می‌توانیم آن‌چه که به فکر شما برسد، را انجام دهیم.

در بین علمای ما کسانی هستند که علمی را که تحصیل کرده‌اند علمی است که به آن‌ها در حد خودشان کمال روحی و معنوی و علمی داده است. در نتیجه معرفت و شناخت آن‌ها نسبت به ائمه‌ی طاهیرین صلوات‌الله‌علیهم‌اجمعین شناختی است که دور از واقعیت نیست. اما علمای دیگری هم وجود دارند که از جهت علمی - به خصوص علوم عقلیه - ناقص هستند.

معصومین صلوات‌الله‌علیهم با این که مخلوق خدای متعال هستند و از این جهت با ما شریک هستند، اما مشرف بر وجود ما و مشخصات وجودی ما هستند، در حالی که ما بر آن‌ها اشراف نداریم و آگاهی و علم ما نسبت به ایشان ناقص است، و تا قیامت هم غیر از این خاندان نمی‌توانند آگاهی و علم خود را به آن وجودات مقدسه برسانند. از این بزرگواران نقل شده است که به یاران خود فرمودند: ما نسبت به حق تعالی عرض می‌کنیم که "ما عَبْدَنَّاكَ حَقَّ عِبَادَتِكَ وَ مَا عَرَفْنَاكَ حَقَّ مَعْرِفَتِكَ"، شما هم نسبت به ما این دو تعبیر را داشته باشید، یعنی نمی‌توانید حق شناخت را نسبت به ذات ما داشته باشید.

نکته‌ای اخلاقی در روابط معنوی با افراد بالادست یا زیردست

هر مسلمان نسبت به مسلمان دیگر برادر است. اخوت و برادری خاصی هم به وسیله‌ی خواندن صیغه برادری به وجود می‌آید که از معصومین صلوات‌الله‌علیهم‌اجمعین وارد شده است. سید نعمت‌الله جزایری رضوان‌الله‌تعالی‌علیه که از علمای شیعه و صاحب کرامت بود، روایتی را در کتاب خود، انوار نعمانیه، نقل می‌کند و می‌نویسد هنگامی که مقام رسالت صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم بین سلمان و ابی‌ذر رضوان‌الله‌تعالی‌علیهم صیغه‌ی اخوت و عقد اخوت را جاری کردند، به سلمان فرمودند: بین تو و ابی‌ذر عقد اخوت را جاری کردم، ولی به تو سفارش می‌کنم که اگر خواستی دستوری به ابودر بدهی، توجه کن که این فرمان و تکلیف بیش از ظرفیت و تحمل ابی‌ذر نباشد.

ما از یک بچه‌ی پنج ساله توقع حمل ده کیلو بار نمی‌کنیم. اگر رعایت این نکته را نکنیم، عقل ما ناقص است. مقام رسالت هم به سلمان فرمودند که بیش از ظرفیت و جنبه‌ی ابی‌ذر به او کاری واگذار نکن و توقعی از او نداشته باش. سپس آن حضرت به ابی‌ذر فرمودند: من تو را با سلمان برادر کردم، و عقد اخوت و برادری بین شما خواندم، اما گمان نکنی وقتی تو با او برادر شدی، از جهت تحمل و ظرفیت و شعور و روحیه با یکدیگر مساوی هستید، بلکه آن‌چه او گفت باید اطاعت کنی، و چون و چرا نکنی.

این نکته در قرآن هم در چهل آیه مربوط به حضرت موسی و حضرت خضر وارد شده است. حضرت خضر وقتی می‌پذیرد که آن موسی نام با آن بزرگوار همسفر شود، چند سفارش به همسفر خود می‌کند. یکی از سفارش‌ها این است که وقتی من با شما همسفر شدم، در مورد کارها و

برنامه‌هایی که پیش می‌آید از من سؤال نکنید که چرا این کار را کردی، یا چرا نکردی. هر جا در مورد برنامه‌هایی که اجرا کردم نیاز به توضیح بود و صلاح دانستم، خودم برای شما بیان می‌کنم. این وضعیت بین بندگان حق تعالی وجود داشته است و تا قیامت هم وجود خواهد داشت. اگر انسانی به خود اجازه داد با فرد بالاتر از خود چون و چرا کند، این دلیل بر کم‌عقلی انسان زبردست است، و دلیل بر این است که طرف مقابل خود را درک اجمالی نکرده است. اگر طرف مقابل را درک کرده بود، سکوت می‌کرد.

روایات احادیث که در زمان معصومین صلوات‌الله‌علیهم‌اجمعین بوده‌اند، با هم اختلاف سطح فکری و ایمانی زیادی داشتند. بنابر روایت نبوی، حضرت فرمودند: "لَوْ عَلِمَ سَلْمَانٌ بِمَا فِي جَوْفِ أَبِي ذَرٍّ لَكَفَّرَهُ وَ لَوْ عَلِمَ أَبُو ذَرٍّ بِمَا فِي جَوْفِ سَلْمَانَ لَقَتَلَهُ". این اختلاف سطح فکری و وجودی و اختلاف روحی و ایمانی در بین انسان‌هایی که خدای متعال از فرزندان حضرت آدم خلق کرده، وجود داشته است و خواهد داشت. هر کس در جامعه زندگی می‌کند، مبتلای به این اختلافات است. عقل و شرع اقتضاء می‌کند که انسان دقت کند با چه شخصی و با چه فردی هم‌صحبت است، و طرف مقابل او قرار گرفته است. اگر دریافت که طرف مقابل از خودش قوی‌تر است، با او در مطالب معنوی چون و چرا نکند، و اگر متوجه شد که او بسیار پایین‌تر از خودش است، توقعات زیادی از آن ضعیف‌تر نداشته باشد.

این روایت یا آن آیات قرآنی درس زندگی و وظیفه‌ی عقلی و شرعی است که در رابطه با فرزندان خود هم باید رعایت کنیم. این قانون در مخلوقات حق تعالی تکویناً ساری و جاری است، قابل استثنا هم نیست. در کلاس، در زندگی، یا در مسافرتی که چند نفر هم‌سفر شده‌اند، نیز همین‌گونه است و باید این نکته رعایت شود. اگر عقل انسان به مرحله‌ی میوه‌دهی رسیده و بهره‌ور شده باشد، این قانون را رعایت می‌کند.

مرحوم امام رضوان‌الله‌تعالی‌علیه از قول پدر بزرگ مادر من، نقل می‌کرد که مرحوم آقاشیخ روح‌الله رضوان‌الله‌علیه به مرحوم آیت‌الله حائری مؤسس حوزه‌ی علمیه‌ی قم گفت: آقای حاج‌شیخ، ((ملا شدن چه آسان، آدم شدن چه مشکل)). مرحوم حاج‌شیخ به ایشان جواب دادند: آقای حاج‌شیخ روح‌الله، ((ملا شدن چه مشکل، آدم شدن محال است)). اگر مبالغه را در نظر بگیریم، این کلام دروغ نیست. زیرا انسان شدن بسیار مشکل است. متدینین، یک ماه مبارک رمضان در تابستان را روزه می‌گیرند، ولی اگر به ایشان بگوییم یک عمر بر خلاف عقل و شعور انسانی خود قدمی بردارید، می‌گویند نمی‌توانیم.

امتحانات متعدد در لحظه به لحظه‌ی زندگی انسان

خدای متعال در سوره‌ی مبارکه‌ی عنکبوت تنها مؤمنین را مخاطب قرار نمی‌دهد و به عنوان «النَّاس» اعلام عمومی می‌فرماید که ما از وقتی شما را خلق کردیم و پیامبران را به همراه دین آسمانی برای شما فرستادیم و برای شما تکلیف قرار دادیم، همیشه ملازم با امتحان و آزمایش هستید. بعضی امتحان‌ها و آزمایش‌های الهی سر و صدا دارد، اعلام می‌کنند و زمان خاص دارد، اما صدها امتحان دیگر از صبح تا هنگام خواب در جریان است. لحظه به لحظه انسان سر دوراهی می‌رسد، و راه خدای متعال یا راه شیطان در مقابل او قرار می‌گیرد. این امتحانات بسیار ظریف و ریز است و چه بسا انسان تمایل ندارد به آن توجه کند.

اگر یک بنده از خدای خود خواسته باشد که چشم دل او را باز کند و او را صاحب بصیرت قرار بدهد که بر سر دوراهی‌ها صدای زنگ حق تعالی را بشنود، خدای متعال که غنی بالذات و رؤف است، و بخیل هم نیست، به سادگی این درخواست را اجابت می‌کند. همه‌ی اولیای معصومین صلوات‌الله‌علیهم‌اجمعین که مؤید به روح‌القدس بودند و علوم ایشان علوم الهی بود، و علوم تحصیلی نبود، این‌گونه روشن بودند و چشم بصیرت ایشان همیشه کار می‌کرد. بعد از آن بزرگواران، انسان‌های خوبی هم وجود داشته‌اند که از این روشنی و بصیرت برخوردار بوده‌اند.

در ماجرای حضرت خضر و حضرت موسی سلام‌الله‌علیهم‌اجمعین، احتیاطاً موسی نام ذکر شد. امام رضوان‌الله‌تعالی‌علیه می‌فرمود که گرچه بعضی مفسرین همسفر حضرت خضر، را حضرت موسی بن عمران علی‌نبینا و آله‌وعلیهم‌السلام ذکر کرده‌اند، اما اصول اعتقادی ما ایجاب نمی‌کند این حرف را بپذیریم. زیرا مقام آن حضرت بزرگ‌تر از این است که هنگامی که با یک ولی‌الله، همسفر شد، نیاز به تذکر داشته باشد تا جایی که منجر به جدایی از حضرت خضر سلام‌الله‌علیه بشود. این نکات را به خاطر بسپرید و مغز خود را آن‌قدر از غیر واقعیت‌ها و از غیر خدا پر نکنید که جایی برای حرف‌های الهی در آن باقی نماند.

در این آیه‌ی مبارکه خدای متعال می‌فرماید: «أَحْسِبْ». مردم گمان می‌کنند که ما آن‌ها را خلق کردیم و آن‌ها هم ایمان آوردند و مؤمن شدند، «أَنْ يُتْرَكُوا» ما رهایشان کردیم تا هر گونه تمایل دارند زندگی کنند. نه، این‌طور نیست. ما در امام گذشته، و ادیان گذشته، هر مکلفی را خلق کردیم و به مرحله‌ی تکلیف رسید، آیات خود را به او عرضه کردیم. بعد از عرضه‌ی آیات برای این‌که فراموش نکند که هنوز مؤمن واقعی نشده و باید بداند که راهی طولانی تا انسان شدن در پیش دارد، مرتب برنامه‌های امتحانی برای او تهیه می‌کنیم که متوجه اشتباه خود شود. «أَحْسِبْ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا».

«آمنّا»، اعتراف به توحید نیست، بلکه ادعای توحید است. حق تعالی فرموده است که در مورد اعتراف‌ها، از ایشان دلیل نخواهید، و بپذیرید. گفتن آمنّا بالله، ادعایی است که دلیل و شاهد و نشانه می‌خواهد. اکثر افراد تصور می‌کنند آدم‌های خوبی هستند، اما اشتباه می‌کنند. افراد نادری به خود نگاه می‌کنند و می‌فهمند که چه مقدار خلأ و کسری از واقعیت‌ها در وجودشان هست.

اثر آزمون و امتحان در تکامل و رشد انسان

ماهیت آزمون و امتحان در ساخته شدن و تکامل پیدا کردن و رشد پیدا کردن بسیار مؤثر است و مرتباً انسان را متوجه عقب ماندن خود می‌کند. آزمون و امتحان از سوی حق تعالی در آن مسیری که خودش برای بندگانش تعیین کرده، از عوامل بزرگ و سازنده‌ی بنده‌ی خدا است. به حکم رأفتی که حق تعالی نسبت به بندگانش دارد، همه را با امتحان و آزمون می‌سنجد تا خودشان بفهمند، که در چه مرحله‌ای هستند. هر چند خود او بر این امر آگاه است و ولیّ او -ولو غیر معصوم- نیز می‌تواند به آن پی ببرد.

یکی از آزمون‌ها و امتحانات که در کنار سفر ابی‌عبدالله صلوات‌الله‌علیه قرار گرفته بود، به ماهیت سفر مرتبط نبود. حضرت در مدینه فرمودند: اگر تمام افراد خاندان من، در این سفری که من مصمم به انجام هستم، از همراهی با من خودداری کنند، به تنهایی سفر خواهم کرد. حضرت با بصیرت الهی و غیر قابل خطا و اشتباه تشخیص داده بودند که دین در حال از دست رفتن است. در تاریخ نوشته‌اند که یزید، پدرش و جدش ابوسفیان لعنت‌الله‌علیهم تا حدی که توان داشتند به دین خدا و پیامبر او صلوات‌الله‌علیه و آله خیانت کردند. با استدلال به تاریخ‌های معتبر نوشته‌اند که معاویه زکات را از مسلمان‌ها می‌گرفت و به بعضی از مسیحی‌ها که در کشورهای اسلامی بودند می‌داد، که آن‌ها به نفع خودشان و به ضرر اسلام فعالیت کنند. به آن اندازه‌ای که ابوسفیان و معاویه و یزید به ریشه‌های اسلام ضربه زدند، هیچ کس ضربه نزده است. گناه شمر کم‌تر از آن‌ها است. شمر قدرت معاویه را در کوبیدن اسلام و ولایت الله و در کوبیدن اولیای معصومین صلوات‌الله‌علیهم اجمعین نداشت. خدای متعال او را وادار کرد که در صحنه عاشورا به سربازهای خود بگوید که تا حضرت جان در بدن دارد به چادرها و خاندان ایشان حمله نکنید. "إِنَّهُ كَفُوْا كَرِيْمٌ". ولی معاویه از زیرکی که خدای متعال به او داده بود در مسیر کفر و شرک و الحاد و خیانت به خدای متعال و رسول او استفاده کرد.

استثنا شدن بندگان مخلص حق تعالی از گمراه کردن شیطان

انسان موجودی دوبعدی است. یک بعد انسان طبیعت و حیوانیت است. شیطان هم قسم خورده است که من نمی‌گذارم بندگان تو، به تو نزدیک شوند و رابطه‌ی ایشان محفوظ بماند و موحد بمیرند، «بِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ». من آن‌ها را گمراه می‌کنم. البته خودش گروهی را استثناء کرده و گفته است: من توان گمراه کردن آن‌هایی که دل خود را خالص به حق تعالی داده‌اند، ندارم. «إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ» به معنی تخفیف دادن، یا ملاحظه‌ی خدای متعال را کردن نیست. به تعبیر طلبه‌ها این استثنا، استثنای منقطع است نه متصل. این امکان برای شیطان وجود ندارد که عباد الله یعنی آن‌هایی که اخلاص دارند را گمراه کند. در آیات کریمه‌ی قرآنی استثنای منقطع زیاد به کار رفته است. این «إِلَّا» تخصیص از شیطان نیست. به خدای متعال خطاب می‌کند: «قَالَ رَبِّ مَا أُغْوِيَنِّي لَأَزِيَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ. إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ» من قدرت گمراه کردن آن‌هایی که اخلاص دارند را ندارم. فیض کاشانی رضوان‌الله‌تعالی‌علیه در مَحَجَّةُ الْبَيْضَاءِ هشت درجه برای اخلاص تعیین کرده است که بعضی از آن‌ها برای انسان‌های عادی که خدای متعال به ایشان توفیق داده است نیز قابل دستیابی است. بعضی از مراتب اخلاص مختص اولیای مخلصین و صدیقین است و عصمت، خود مرتبه‌ای از اخلاص است.

قطعاً امکان ندارد که هم خدای متعال و هم شیطان را راضی نگاه داشت. مرتب باید به حق تعالی التماس کرد که خدایا، ما ضعیف هستیم، دست ما را بگیر که بر سر دوراهی‌ها گمراه نشویم. با این روش، زندگی طبیعی انسان هم می‌گذرد و خراب نمی‌شود. آن شیطانی که رانده شده و رجیم است، به خدای متعال گفته است که من قدرت گمراه کردن افرادی که می‌خواهند هم تو و هم من را راضی کنند، دارم. دل، خانه‌ای است که خدای متعال برای خود، برای حب خود و برای ایمان به خود، خلق کرده است. ما نباید دل را به غیر خدا دهیم.

نقل می‌کنند که شیطان را دیدند که خسته و عرق‌ریزان در حالی که طناب‌هایی با قطرهای مختلف به دوش دارد، می‌آید. از او پرسیدند این طنابها برای چیست. جواب داد: من با این طناب‌ها بندگان خدا را اسیر می‌کنم و به سمت خود می‌کشم. پرسیدند: این طناب کلفت پاره شده مربوط به کیست؟ گفت: مربوط به شیخ‌مرتضی انصاری است، که زورم به او نرسید. احوال شیخ‌انصاری رضوان‌الله‌تعالی‌علیه را یکی از نوه‌های دختری ایشان نوشته است، که در خوزستان زندگی می‌کند و نام فامیل آن‌ها انصاری است. برای شیخ مهمان می‌رسد، ولی پولی برای پذیرایی نداشته است. مقداری پول برای عبادت گرفته بود، اما هنوز عبادت‌ها را انجام نداده بود. یک لحظه به ذهن او می‌آید که کمی از پول‌ها را برمی‌دارم و از مهمان پذیرایی می‌کنم، بعداً نمازها را می‌خوانم. فوری به خودش نهیب می‌زند که مرتضی، آیا می‌خواهی پول نماز نخوانده را خرج کنی؟ هر چه اخلاص بیشتر، ریشه‌ی محبت غیر خدا در دل ضعیف‌تر، و موفقیت انسان بیشتر است.

بعضی خیال می‌کنند که جوان باید از جوانی خود خیلی لذت ببرند. شیطان به این افراد مسلط شده است. آن کسی که خدای متعال به او توفیق می‌دهد، در جوانی هم می‌گوید من می‌خواهم قوایی که حق تعالی به من داده است را کنترل کنم. این جوان، انسان و عاقل است و می‌تواند مربی باشد. انسانی که اصلاح خود را به آینده موکول می‌کند مشخص است که تحت سلطه‌ی شیطان است.

خروج ابی‌عبدالله صلوات‌الله‌علیه از مکه و امتحان الهی

هنگامی که ابی‌عبدالله صلوات‌الله‌علیه دریافت که دشمنان خدا و دشمنان اهل بیت شمشیرها را زیر احرام‌ها بسته‌اند و قصد دارند در منی یا عرفات ایشان را شهید کنند، تصمیم گرفتند برای جلوگیری از شکسته شدن حرمت خانه‌ی خدا از مکه خارج شوند. خدای متعال آن‌جا را مأمّن و محل

امن قرار داده است و کشته شدن یک نفر موجب می‌شود که حرمت شکسته شود. آن بزرگوار امام معصوم هستند، لذا حج خود را به عمره‌ی مفرده مبدل کردند و حرکت کردند، یا طبق نقلی دیگر هنوز محرم به احرام حج نشده بودند که حرکت کردند. همه نوشته‌اند، شب هشتم آن‌هایی که تظاهر به ارادت به آقا می‌کردند جمع شدند تا علت خروج حضرت را جویا شوند. شب نهم حضور در منی مستحب است و روز نهم در عرفات واجب می‌شود. حضرت به آن‌ها فرمودند که وظیفه‌ام این است که بروم. در آن جمعیت تنها چند نفر بودند که آقا را درک می‌کردند. آن‌ها فهمیدند که فرمایشات حضرت با کلام خدای متعال در قرآن فرقی ندارد، لذا دنبال ایشان راه افتادند. عده‌ی دیگری هم با ایشان همراه شدند که در شب دهم عاشورا، حدود هزار نفر جمعیت آن‌جا بود. آن‌ها معنای فرمایشات حضرت را نفهمیده بودند.

در آن خطبه حضرت بعد از حمد و ثنای حق تعالی می‌فرمایند: "حَطَّ الْمَوْتُ عَلَىٰ وَوَلَدَ أَدَمَ مَحَطَّ الْقَلَادَةَ عَلَىٰ جِيدِ الْفَتَاهِ"، یعنی عاقبت کار هر انسانی مرگ است، و از قانون مرگ کسی استثنا نشده است. سپس می‌فرمایند: من آن‌جایی را که از اسب به زمین می‌افتم می‌بینم، گرگ‌های بیابان که اعضای بدن من را قطعه قطعه می‌کنند می‌بینم. هر کس این کلمات را باور دارد و آماده است که در این مسیر با من همراهی کند بیاید. اگر آن هزار نفر واقعاً راست می‌گفتند و جان خود را در دست گرفته بودند، شب دهم از حضرت جدا نمی‌شدند.

از فاطمه‌ی بنت‌الحسین نقل شده است که وقتی شب عاشورا پدرم با مردم صحبت می‌کرد و می‌فرمود که من بی‌عتم را از شما برداشتم، هر کسی می‌خواهد برود، برود. هنوز کلام پدرم تمام نشده بود که ده تا ده تا، بیست تا بیست تا برخاستند و رفتند. پدرم هم سرش را پایین انداخته بود.

اوضاع همواره همین‌گونه است. حق و باطل این وضعیت و این تقابل را با هم دارد. انسانی هم که این حقیقت را درک کند، باور کند و خود را به حق بفروشد، هم کم است. آن‌هایی که حق را باور و واقعیت را لمس کرده‌اند، از خلوتی راه و کمی جمعیت نمی‌ترسند. امیرالمؤمنین صلوات‌الله‌علیه در نهج‌البلاغه فرموده‌اند که راه هدایت خلوت است. "أَيُّهَا النَّاسُ لَا يَسْتَوْحِشَنَّكُمْ فِي طَرِيقِ الْهُدَىٰ قَلَّةٌ أَهْلِهِ". راه هدایت آن قدر خلوت است که شما در درستی آن شک می‌کنید. آن آقا اعلام می‌کنند که شما از خلوتی راه به وحشت نیافتید.

علم حضرت، الهی است. باید ایشان شب عاشورا سخن‌رانی کنند که آن‌هایی که لیاقت ندارند بروند و فردا آبروریزی نکنند. پسر پیغمبر صلوات‌الله‌علیه به صورت خلاصه سرانجام کار را بیان می‌فرمایند. آن‌هایی که ماندند کم بودند، اما هر یک از ایشان اثبات کردند که ما لذت و شیرینی واقعیت و حقیقت و خدانشناسی را فهمیده‌ایم و درک کرده‌ایم و این وقایع که الان رخ می‌دهد، ما را عوض نمی‌کند.

کم‌ترین تعداد نفرات دشمن که سند آن هم از امام چهارم صلوات‌الله‌علیه است سی هزار نفر نوشته شده است. آن هفتاد-هشتاد تا مثل این‌ها که در این دنیا نبودند. ابی‌عبدالله صلوات‌الله‌علیه همسفرهای خود را امتحان می‌کند. یعنی می‌خواهد به ایشان بفهماند که شما شوخی کردید که با من راه افتادید. شوخی شما شب دهم معلوم می‌شود. فاطمه‌ی بنت‌الحسین سلام‌الله‌علیها این شوخی را به محبین و شیعیان من و جدم منتقل می‌کند. سعی کنید قدمی بردارید که خودتان جدی باور کرده باشید که تا آخر این خط با پاهای خود می‌روید. خود را گول نزنیم.

نکته‌ی دیگر این‌ها که در حرف‌های اولیای خدا، مربیان الهی، ائمه‌ی هداة سلام‌الله‌علیهم‌اجمعین فریب نبوده است که بگویند ان‌شاءالله می‌رویم و پیروز می‌شویم تا این مالیات‌هایی که یزید می‌گیرد، دیگر از شما نگیرد و یک زندگی راحتی داشته باشید. این‌گونه سخن گفتن نشانه‌ی نفهمی است، یا این‌ها که در وجود گوینده اثری از دین یا تقوا نیست. باید مردم را به تدریج تربیت کرد، و طعم و لذت و حلاوت و شیرینی نعم آخرت را در ذائقه‌ی آن‌ها وارد کرد. آن‌گاه باور می‌کنند که «فَمَا مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا قَلِيلٌ».

پس از گذشت قرن‌ها مانند این است که این افراد دیروز شهید شده‌اند. انسان‌ها و صاحبان نور ایمان نسبت به ایشان خاضع و متواضع و فروتن هستند و اشک می‌ریزند. تمام این تشکیلات را خدای متعال به راه می‌اندازد، برای این‌ها که ما واقعیت را اشتباه دریافت نکنیم. کسی که می‌گوید شما می‌توانید هم دنیای درجه‌ی یک داشته باشید، و هم در آخرت کنار سلمان رضوان‌الله‌تعالی‌علیه بنشینید، خود شیطان است. باید انسان سعی کند خود را، روح خود را با این مفاهیم آشنا کند و باور کند که قیامتی که در قرآن خدا تعریف شده، راست است. اگر این را باور کند مسئله حل شده است.

باید قیامت را آن‌طوری که خدای متعال در قرآن معرفی کرده است باور کرد. این امر، یک واقعیتی نیست که بتوان آن‌را نادیده گرفت. کوشش کنیم که باور کنیم که قرآن کلام الله است. پس از این باور، همه چیز برای انسان راحت می‌شود. اگر بالاترین تاجر است، مغرور نیست و اگر خدای متعال اراده کرد و ورشکسته‌ترین فرد شد، باز هم ناراحت نیست؛ چون قبل از همه‌ی این مسائل، خدای متعال و کلام او را باور کرده است.

در ایام جنگ و موشک‌باران شهرها، افراد زیادی تهران را ترک کردند، اما من حتی درس را هم تعطیل نکردم. زیرا باور کرده بودم آن وقت که خدای متعال می‌خواهد من را می‌برد، اگر او خواسته است، فرار از اراده‌ی حق تعالی ممکن نیست. امیرالمؤمنین صلوات‌الله‌علیه در دعای کمیل به خدای متعال عرض می‌کند: "وَلَا يُمْكِنُ الْفِرَارُ مِنْ حُكْمَتِكَ". اگر این را باور کنیم، در جبهه هم نباید بترسیم.

ابی‌عبدالله صلوات‌الله‌علیه به دنیا اعلام کردند، که من با کسانی می‌جنگم که نه تنها دین ندارند، انسان هم نیستند، و عاطفه ندارند. این مطلب توسط آن بزرگوار اثبات شد و نتیجه‌ی آن حضور مردم در مجالس عزاداری است.